

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۶۰-۳۷

## از بغداد تا مدینةالسلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان رودان، از هزاره دوم پیش از میلاد تا خلافت عباسیان<sup>۱</sup>

سعیده پورعابدینی<sup>۲</sup>، مجید منتظر ظهوری<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۶

### چکیده

«جای نام‌ها» انباشته‌ای فرهنگی از گستره واژگانی یک زبان‌اند که در گذر زمان دچار دیرینگی شده‌اند و آشکار ساختن آنها به معنی بازسازی هویت، فرهنگ، باورها، اسطوره‌ها، آداب و رسوم، ادبیات، موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی یک جامعه است. هدف و پرسش این جستار بازشناسی و بازخوانی قدمت و تداوم ریشه‌های زبانی و فرهنگی جای نام «بغداد» از زمان ظهور تا نام‌گذاری «مدینةالسلام» به عنوان پایتخت توسط ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است. پژوهش حاضر از نظر هدف در زمینه تحقیقات بنیادی و از نظر ماهیت تاریخی است. نتیجه این پژوهش از منظر ریشه‌شناسی مبین آن است که اصل واژه «بغداد» فارسی (زبان هند و ایرانی) است که از نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد تا دوره اسلامی، در متون و منابع گوناگون به زبان‌های فارسی باستان، فارسی میانه، فارسی و عربی ثبت شده و با تغییر دین در ایران در دوران اسلامی، دیگر واژه «بغ» به معنی خدا دیده نمی‌شود و تنها به معنی بت و صنم از آن یاد شده است. البته نکته حائز اهمیت ارتباط مفهومی میان جای نام باستانی بغداد «خداداد» و نام مدینةالسلام است. آنچه در این واژه «مدینةالسلام» مستتر است، مفهوم اندیشه ایران‌شهر است که مورخان و جغرافی‌دان مسلمان عرب آن را چنین بیان کرده‌اند. بغداد را بدان سبب مدینةالسلام نامیده‌اند که سلام همان «الله» است

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.47604.2949

۲. دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).  
saeede.pourabedi@ut.ac.ir

۳. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.  
majidzohouri@ut.ac.ir

۳۸ / از بغداد تا مدینه‌السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است؛ جایگاهی که فرامین الهی حاکم و نظم‌دهنده امور است.

واژه‌های کلیدی: بغداد، مدینه‌السلام، ایرانشهر، جای نام‌شناسی، جغرافیای تاریخی، زبان‌شناسی تاریخی

### مقدمه

جای نام‌ها آن دسته از عناصر زبانی‌اند که تصویر قوم‌نگاری یک منطقه خاص را منعکس می‌کنند و هویت زبانی ساکنان اولیه و ثانویه یا رخداد‌های دیگر را آشکار می‌سازند. ایران به‌عنوان یک کشور باستانی، از میراث توپونامیکی ثروتمندی برخوردار است (Assadorian, ۲۰۱۷: ۵۲). بر این اساس، جای نام‌ها علاوه بر ارزش زبان‌شناسی، بسان باستان‌شناسی راهگشای انکشاف برخی از میراث معنوی-فرهنگی تبارها و ملت‌هایی است که در درازنای تاریخ هر از گاهی مستمر و گسیخته حضور داشته و همواره ماهیت وجودی خویش را پاس داشته‌اند. بنابراین بایستگی قرائت جای نام‌ها حصول آگاهی و شناخت هویت تاریخی پیشینیان است که گاهی متأثر از ملاحظات جغرافیایی، قومی و گهگاه آمرانه، به دست یک نظام حکومتی تغییر یافته و شاید باز هم نام کهن به همان مکان و استانی شده باشد. به عبارت دیگر، جای نام‌ها به معنی بررسی نام‌های جغرافیایی در بطن وقایع تاریخی در زبان‌شناسی است که از یک سو بازگوکننده حقایق تاریخی پنهان پشت جای نام‌ها همچون کجا؟ چه کسی؟ چه زمانی؟ است و از سوی دیگر، چرایی انگیزه اصلی نام‌گذاری مکان‌هاست که همچون تاریخ زنده مشتمل بر جهان‌بینی، ارتباطات، تحولات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی حاکم بر فضای جامعه است.

هم‌سویی و هم‌نگری منابع دست‌اول -چه ایرانی، عربی و چه غربی- در دیرینگی، چگونگی پیدایی و ایجاد بغداد، نشان از اهمیت و عظمت این شهر در درازای زمان دارد. به دیگر سخن، بغداد از زایش تا افول راهی بس طویل را پیموده است. بنابراین انباشت‌های فرهنگی از اساطیر تا دوران اسلام بازتاب شکل‌یابی، توسعه، اقتدار و اضمحلال این شهر بوده است. بدین سان بنیاد بر ویرانه‌های کلد، بابل عتیق و در کنار مدائن، در جوار دجله و کمی دورتر از فرات و بر سر راه‌های باستانی (شرق به غرب)، به‌ویژه جاده شاهی که گهگاه ورود بازرگانان به بهانه داد و ستد متاع بنا شده است. افزون بر این، آمیختگی نام بغداد با کرخ و ساخت بغداد نو توسط مسلمانان در همسایگی و جوار بغداد کهن، یادآور چند هزار سال تمدن و فرهنگ انسانی در این قلمرو است.

پژوهش پیش رو به مانند تحقیقات بنیادی-تاریخی، با استفاده از شیوه مطالعات کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از اسناد، مدارک و متون دوران تاریخی و اسلامی گردآوری شده و نیز به منظور جای‌نام‌شناسی و ریشه‌شناسی واژه بغداد، از روش زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی بهره‌گرفته شده است.

پژوهشگران، مورخان و باستان‌شناسی در سده حاضر، از منظر زبان‌شناسی، باستان‌شناختی، تاریخ و موقعیت جغرافیایی شهر بغداد، به پژوهش‌های گوناگون پرداخته‌اند؛ از جمله حتی<sup>۱</sup>، کرسول<sup>۲</sup>، رحمتی<sup>۳</sup>، خضری و جعفرپور نصیرمجله<sup>۴</sup> ... به پیشینه تاریخی و ساختار فضایی شهر، تأثیر هنر و فرهنگ ایران‌زمین، حمایت و هم‌گرایی در روابط ایرانیان با دستگاه خلافت و علل گزینش بغداد توسط منصور به عنوان و مرکز حکومت عباسی پرداخته‌اند. علاوه بر آن، دوری (۱۳۷۵)، جواد و سوسه (۱۹۵۸) از منظر ریشه‌شناسی نیز واژه بغداد را مورد مطالعه قرار داده‌اند و ریشه و تبار این جای‌نام را به فرهنگ محلی در بین‌النهرین و آموزه‌های اسلام نسبت داده‌اند. گفتنی است تاکنون پژوهشی درباره محتوا، معنا و تعامل جای‌نام بغداد در آنشا جای‌نام مدینه‌السلام صورت نگرفته است. به عبارتی، مقاله حاضر از منظر معناشناختی به پرسیمان جای‌نام‌شناسی پرداخته است. از این رو، نگارندگان در این نوشتار بازشناسی و بازخوانی جای‌نام بغداد در زمان ظهور تا نام‌گذاری مدینه‌السلام به عنوان پایتخت توسط ابوجعفر منصور خلیفه عباسی را موضوع این جستار قرار داده‌اند.

### پیشینه تاریخی بغداد

با توجه به متون تاریخی، می‌توان موضوع مورد مطالعه را به پیش از اسلام نسبت داد؛ تا آنجا که در اساطیر آمده است: «هوشنگ که پس از کیومرث به پادشاهی نشست و جهان آباد کرد و مغان پیشداد خواندندش... شهر بابل را در نزدیکی کوفه بنای کرد. جای ملک عجم به زمین بابل بودی به اقلیم عراق و آنجا که امروز شهر بغداد است و شهرهای اهواز و کوفه و بصره... و آن

۱. فیلیپ خلیل حتی (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.

۲. جیمز آلن کرسول (۱۳۹۳)، گذری بر معماری متقدم مسلمانان، ترجمه مهدی گلچین عارفی، تهران: فرهنگستان هنر مستوفی.

۳. محسن رحمتی (زمستان ۱۳۹۴)، «مناسبات سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر بر آن»، تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و پنجم، شماره ۲۸، صص ۶۵-۹۸.

۴. حلیمه جعفرپور نصیرمجله و سید احمدرضا خضری (بهار ۱۳۹۴)، «عوامل رونق و شکوفایی موسیقی در عصرعباسی از آغاز تا تسلط آل‌بویه بر بغداد»، تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و پنجم، شماره ۲۵، صص ۳۵-۵۶.

۴۰ / از بغداد تا مدینة السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

را اقلیم بابل می‌نامند (بلعمی، ۱۳۵۳: ۳۴۱/۱؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۱۱/۱). «شاهنشاهی به فریدون رسید زمین عراق و خراسان و بغداد و زمین بصره تا حجاز و حد یمن را به ایرج داد و ولایت بدو باز خواندی ایرانشهر» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۱/۱). فردوسی در شاهنامه ذیل نبرد فریدون و ضحاک، پادشاهی کیخسرو و نبرد کیخسرو با افراسیاب، درباره بغداد سروده است که:

اگر پهلوانی ندانی زبان      بتازی تو اروند را دجله خوان  
دگر منزل آن شاه آزادمرد      لب دجله و شهر بغداد کرد

(فردوسی، ۱۹۶۰: ۶۶/۱-۶۷)

ز بغداد گُردان جنگاوران      که بودند با زنگنه شاوران  
ز بغداد و گردن‌فرازان کرخ      به فرمود تا کمانهای چرخ

(همو، ۱۹۶۷: ۲۴۴/۵-۲۴۵)

پس از گذار از دوران پیشدادی و کیانی و همچنین مرور منابع و اسناد تاریخی، از شهری به نام «بگدادو» در یک سند حقوقی حمورابی (قرن هجده قبل از میلاد) ذیل شهرهای کشور حمورابی یاد شده است. افزون بر این، نام «پیلاری» واقع در اقلیم بغدادی در ساحل «نهر شری» بر سنگ‌نوشته‌ای مرزی منسوب به روزگار فرمانروایی پادشاه کاسی‌ها «نزیماروتاش» (۱۳۴۸-۱۳۱۶ ق.م) در بابل نقر شده است. به علاوه در سنگ‌مرزی دیگری متعلق به پادشاه بابل «مردوخ اپل-ایدین دوم» (۱۲۰۸-۱۱۹۰ ق.م)، از شهر بغداد سخن گفته شده است. غارت «بگدادو» در جنگ‌های «ادد-نراری دوم» (۹۱۱-۸۹۱ ق.م) پادشاه آشوری و «نبو-شوم-اوکین اول» (۹۰۰-۸۸۸ ق.م) پادشاه بابل، چنین می‌نماید که بغداد شهر مهمی بوده، اما منازعه میان دو پادشاهی، منتج به اضمحلال آن شده است. تیگلات پیلسر سوم (۷۵۴-۷۲۷ ق.م) پادشاه آشوری در سال (۷۸۲ ق.م)، از میان قبایل آرامی که بر آنها چیره شده بود، از عشیره‌ای یاد کرده است که متعلق به مکانی به نام بگدادو بوده‌اند (دوری، ۱۳۷۵: ۳). سنگ‌نوشته‌ای در میشو (ناحیه‌ای در نزدیکی طاق کسری) منتسب به قرن دوازدهم پیش از میلاد، به دست آمده که در آن از سرزمینی در نزدیکی شهر بغداد یاد شده است (جواد و سوسه، ۱۳۷۸ ق: ۱۷). خطیب بغدادی به نقل از گزنفون، چنین نگاشته است که هخامنشیان باغ‌های وسیعی در ناحیه بغداد (درستاکه) داشته‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۲۸/۱). افزون بر این، به گواهی اسناد میخی از این شهر نام برده شده است و با «Ba-ga-da-a-ti-uribitum» شهری در دوره اردشیر یکم پیوستگی دارد (بویل و دیگران، ۱۳۶۸: ۶۰۱/۳). بلعمی درباره شهر بغداد در روزگار هخامنشی چنین نوشته است: «... اسکندر از شهرهای بابل، عراق و پارس بیران کرد و مهتران را بکشت و

دیوان‌های دارا همه بسوخت» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۹۹/۱). گواهی این نوشتار، کشف حدود ده‌هزار سکه یونانی در گورستان باب‌الحرب بغداد هنگام تدفین در زمان مستعصم بالله (نیمه قرن هفتم قمری) است؛ همچنین در کرخ بنا به دستور همان خلیفه هنگام حفر زمین برای گود بنایی، مقداری سکه یونانی کشف شد (ابن فوطی، ۱۳۵۱: ۱۸۴-۲۴۴). در کتیبه داریوش در نقش رستم، ذیل نواحی و استان‌های تحت گستره این شاهنشاه، از «کرخا»<sup>۱</sup> نام برده شده است (ملکزاده بیانی، ۱۳۷۰: ۶۱/۱). بدین ترتیب «بغداد» در هزاره قبل از هخامنشیان و در دوره مادها موجود بوده، در این عهد توسعه یافته و به شهری نسبتاً مهم تبدیل شده است. در روزگار اسکندر، اندیشه از میان برانداختن پایگاه‌های مادی و معنوی هخامنشی، به فرجام بغداد و به پایتختی برگزیده شدن بابل توسط اسکندر انجامید. پس از آن، ساخته شدن سلوکیه به دست وارث اسکندر، از اعتبار و ارزش بغداد کاست. پس از سلوکیان و ابتدای حکومت اشکانیان، بار دیگر بغداد در مقابل سلوکیه قرار گرفت؛ چنانکه اشک دوم (تیرداد اول) اشک دوم (تیرداد اول) تنها اقداماتی کوچک برای آبادانی و توسعه بغداد انجام داد، اما این توسعه محدود بود و بغداد را به یک شهر بزرگ تبدیل نکرد. گفتنی است پارت‌ها زمانی که تیسفون را بنا نهادند و آن را به پایتختی برگزیدند، بغداد را از یاد نبردند و در توسعه بخشیدن به آن سعی بلیغ کردند (بیانی، ۱۳۷۷: ۲۱-۳۴) تا آنکه که اردشیر بابکان دودمان ساسانی را بنیان نهاد و جهان را به چهار جزء و هفت اقلیم تقسیم کرد (مقریزی، ۱۹۹۵: ۱۴/۱). بغداد از اقلیم سیم بود و ام‌البلاد عراق عرب (قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳). ذکر این نکته ضروری است که در شاهنامه فردوسی<sup>۲</sup> اغلب بغداد و تیسفون یکی در نظر گرفته شده و بازگوکننده اهمیت مفهوم بغداد در ذیل فرهنگ ایران‌زمین در ایام ساسانی بوده؛ تا آنجا که جانشین شاه‌نشین شده بود.

به بغداد بنشست بر تخت عاج به سر بر نهاد آن دلفروز تاج

(فردوسی، ۱۹۶۸: ۱۵۵ / ۷)

۱. متن قسمتی از کتیبه: داریوش شاه گوید به فضل اهورامزدا علاوه بر پارس، ممالکی در تصرف من‌اند. من بر آنها حکومت می‌کنم. خراج آنها به من می‌رسد و آنچه گفته من است اجرا می‌کنند و فرمان مرا مجری می‌دارند. ماد، عیلام، پارت، هرات، باختر، سغد، خوارزم، زرنگ... کرخا... (ملکزاده بیانی، ۱۳۷۰: ۶۱/۱). افزون بر این، سلوکوس به منظور پراکنده ساختن اشراف ایران، بعضی از خاندان‌های مقیم اصطخر (یکی از مهم‌ترین مراکز ملی و فرهنگی امپراتوری هخامنشی را به کرخ کوچ داد (بویل و همکاران، ۱۳۶۸: ۱۱۷/۳). منابع دوران اسلامی ایجاد کرخ را به شاپور دوم (ذوالکثاف) نسبت داده‌اند (قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳).

۲. فردوسی در شاهنامه، ذیل پادشاهی اردشیر، بهرام گور، خسروویز، یزدگرد و هرمز به بغداد اشاره کرده است.

به بغداد بود آن زمان یزگرد      که او را سپاه اندر آورد گرد  
به کرخ اندر آمد یکی حمله برد      که از نیزه‌داران نماند ایچ گُرد  
هم آنگه ز بغداد بیرون شدند      سوی رزم جستن به هامون شدند

(فردوسی، ۱۹۷۰: ۸ / ۳۳۱-۳۳۲)

پشتوانه و اعتبار شهر بغداد در روزگار ساسانی آبادی‌ها، خوره‌ها، رستاق‌ها و تسوج‌های آن بوده است؛ از جمله تسوج برازالروز از سواد بغداد، در کرانه خاوری استان شاذقباد (حموی، ۱۳۸۳: ۲/۶۸؛ آبادی قطفنا محله‌ای بزرگ در قسمت غربی بغداد مجاور مقبره‌الدیر (حموی، ۱۹۹۵: ۴/۳۷۴)؛ بت دیهی مانند شهر از کارگزاری بغداد و نزدیک راذان (حموی، ۱۳۸۳: ۲/۲۴)؛ بزرگ از تسوج‌های بغداد، در جانب بالا به ناحیه «علث» نزدیک حربی واقع در مشرق دجله (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷۶)؛ خمانیه (خمانیه یا حمینیه) دیهی در پایین سواد بغداد کنار دجله (نولدکه، ۱۳۵۸: ۵۲۴-۵۷۱) و شهر بزرگ در کنار دجله و در سواد بغداد<sup>۱</sup> (خواندامیر، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۱). البته با همه اهمیتی که بغداد در دوران ساسانی یافت، به علت اهمیت تیسفون و اقمار آن، بغداد در آن روزگار «قریه‌ای» بیش نبوده است (بیانی، ۱۳۷۷: ۳۶). گزینش بغداد در عصر اسلام و همچنین ملاحظات سیاسی، اقتصادی، راهبردی و جغرافیایی منصور را واداشت تا بغداد را به پایتخت خلافت خویش برگزیند.<sup>۲</sup> بنابراین برای این هدف به جست‌وجو و تحقیق پرداخت. وی پس از دیدن مناطق مختلف (جرجاریا و موصل)، سرانجام به محل بغداد رسید و شب را در آنجا سپری کرد. پس از بازدید، محل بغداد از هر بُعد موردپسند وی واقع گردید

۱. «... اردشیر به فتح همدان پرداخت و از آنجا لشکر پر دل بارمنیه و موصل برده مجموع قلاع آن بلدان را بگشاد و از موصل به بغداد شتافته بر کنار دجله شهری معظم بنا نهاد و باز به اصطخر مراجعت نمود...» (خواندامیر، ۱۳۸۰: ۱/۲۲۳-۲۲۴).

۲. منصور عباسی با در نظر گرفتن شورش‌های راوندیان (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۱۱/۴۸۶۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸) و شیعیان در کوفه (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۳۶۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۹۹)، همچنین دوری از مراکز قدرت رقیب (دمشق) (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، جایگاه استراتژیک بغداد (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) و حمایت ایرانیان (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، هاشمیه را برای مرکزیت خلافت عباسی مناسب نمی‌دانست و به همین دلیل بغداد را به عنوان پایتخت جدید خلافت عباسی انتخاب کرد.

منصور عباسی با در نظر گرفتن شورش‌های راوندیان (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۱۱/۴۸۶۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸) و شیعیان در کوفه (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۳۶۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۹۹)، همچنین دوری از مراکز قدرت رقیب (دمشق) (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، جایگاه استراتژیک بغداد (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) و حمایت ایرانیان (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱) هاشمیه را برای مرکزیت خلافت عباسی مناسب نمی‌دانسته از این رو، بغداد را به عنوان پایتخت جدید خلافت عباسی انتخاب کرد.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۴۳

(طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۶۷/۱۱؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۲؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۹/۱۵). بغداد در آن زمان دهکده‌ای در کنار صراة (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۳/۱۱) از روستاهای ناحیه «بادوریا» بود (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) که در آنجا بازار ماهیانه برپا می‌شد (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴). منصور پس از جست‌وجو و تفحص دقیق و مشورت با افراد صاحب‌نظر، یاران و خواصش از جمله خالدبن برمک<sup>۱</sup> در مورد تصمیم خود راسخ‌تر گردید و سرانجام محل بغداد را برگزید. این محل در دشتی حاصلخیز میان دجله و فرات قرار داشت و شبکه‌ای از نهرها آن را در بر گرفته بود. نهرها به منزله استحکامات شهر بود و در رونق تجارت و کشاورزی مؤثر بود (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۱۵-۴۸۶۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۵-۲۰۰؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴-۷؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷، ۴/۱؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۶۵/۱). در ربیع‌الاول سال ۱۴۱ نقشه شهر را مهندسان کشیدند (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴-۷)، کارهای مقدماتی حدود چهار سال به طول انجامید و طبق گفته بیشتر مورخان، در سال ۱۴۵ق. بنای شهر آغاز گردید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۴۱؛ طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۶۷/۱). ابوجعفر منصور شهر را طبق زمانی که نوبخت منجم و ماشاءالله بن ساریه اعلام کرده بودند، خط کشید (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹)، مقدار بنا را معین کرد و نخستین خشت آن را به دست خویش نهاد (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۴/۱۱). برای ساخت آن معماران، صنعتگران، کارگران، نجاران و آهنگران را از شام، موصل، جبل، کوفه، واسط و بصره فرا خواند (یعقوبی، ۱۳۸۹: ۳۶۵/۲؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۹/۱۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲؛ به گونه‌ای که تعدادشان به صدهزار نفر می‌رسید. حقوقشان را معین کرد و مزدشان را برقرار ساخت (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹). همچنین تعدادی از افراد که امین و درست‌کار و اهل فضل و علم بودند (نظیر حجاج بن ارطاة و ابوحنیفه) (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲) و نعمان بن ثابت که بر عملیات ساختمانی نظارت و اشراف داشتند، دعوت شدند (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱) و شهر به صورت مدور ساخته شد (طبری، همان، ۴۸۷۲؛ حموی، ۱۳۸۳: ۵۹۰/۱؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹).

---

۱. چون محتاج مصالح شد، به خالدبن برمک گفت درباره اینکه شهر ایوان کسری را که در مدائن است، ویران کنیم و مصالح آن را به این شهر بیاریم... خالد گفت رأی من چنین نیست... یک طرف قصر را ویران کردند و مصالح آن را بردند و چون در مبلغی که برای ویران کردن و بردن بایسته‌شان بود نظر کردند، آن را از بهای آماده کردن مصالح نو بیشتر یافتند و این را به منصور خبر دادند... منصور از این کار چشم پوشید... (طبری، ۱۳۶۹: ۴۹۱۵/۱۱).

### ریشه‌شناسی و اشتقاق واژه بگ (بغ)

بگ (bag) به معنی بخشش و دهش، برابر با ریشه اوستایی (bag) [دادن، واگذار کردن] و در پهلوی (baxšēšan) [بخشش، دهش] می‌باشد (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۱/ ۵۰۴). بغ (bāγ) به معنی خدا، یزدان، فرشته، بت، صنم در فارسی میانه. (bāγ) پارتی. (baγa) اوستایی به معنی سرور، ارباب، خدا و یزدان. مشتق از ریشه (bag) به معنی تقسیم کردن، اختصاص دادن (از نظر معنایی یکی از صفات خداوند). اوستایی (baga)، (baγa) به معنی سهم، قسمت، پاداش. در فارسی باستان (baga) بغ، خدا، یزدان. سنسکریت (bhāga) آقا، سرور، ارباب. (bhājati) تقسیم کردن، منتشر کردن. ریشه (baga) مشتق از هند و اروپایی. (bhag) تقسیم کردن. فارسی میانه (bay) بغ، یزدان. فارسی میانه ترفانی (bay). پارتی (baγ). سغدی (γβ) فغ. ارمنی، (bag) بغ، ایزد. اسلاوی کهن (bog) بغ، یزدان (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵). بغ (bāγ) زمین کنده و گود را گویند. ایران باستان (baga) از ریشه (bag) شکستن، خرد کردن. سنسکریت (bhaṅgá) شکاف، شکستن، گسستگی. (bhanákti) شکستن، خرد کردن، شکافتن. ریشه (bag) مشتق از هند و اروپایی (bheg) شکستن، خرد کردن. سغدی (βxtwmy) تفرقه، جدایی، انشعاب. (pari-bagna) هدیه، تحفه، پیشکش. ایران باستان (baga-yāza). فارسی باستان (bāga-yāda). فغیار، عطا و بخشش. فغ<sup>۱</sup> (fuγ)، (faγ)، (foγ) به معنی بت است که عربان صنم خوانند و به معنی معشوق و یار و دوست و مصاحب و کسی را که بسیار دوست دارند هم آمده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵). فغستان، بت‌خانه و بت‌کده و کنایه از جای نیکورویان (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۳/ ۱۹۱۰). بغ‌پور (baγ - pur)،، بغ‌پور (بغ + پور) پسر خدا (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۵۰۲). پارتی (baγpuhr) و سغدی (γβ p'wr) خدازاده، شاهزاده (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۴۹۸). فغفور (faγ. fūr) لقب پادشاهان چین، پسر خدا (زیرا پادشاهان چین خود را پسر خدا می‌شمردند) (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۳/ ۲۰۳۷). ایران باستان بغداد (baga-dāta) آفریده بغ، بغ‌آفرید. اوستایی (baγō-dāta) بغ‌آفرید. فارسی میانه کتیبه‌ای (bgdt)، (Baydād). پارتی کتیبه‌ای (Baydād) (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۱/ ۴۹۶). بغداد (baγ-dād) باغداد، بغداد، خداداد، بخشش خدا. گویند که انوشیروان هفته‌ای یک بار در باغی دادگری می‌کرد و همگان را می‌پذیرفت و به همین دلیل آن جایگاه را باغداد می‌گفتند. بغداد واژه‌ای پارسی بوده است (بغ + داد) خداداد. شهر کنونی باغداد را منصور دومین خلیفه عباسی به همان نام بغداد و

۱. واژه فغ از زبان سغدی وارد زبان پارسی شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵).

باغداد، از سنگ‌های ویرانه تیسفون پایتخت ساسانیان و سلوکیه و اشکانیان ساخت و پایتخت خود کرد (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۵۰۲/۱). بغداد (*Baydād*) جای‌نام (شهر منصور)، بهترین (سرزمین)، دشت سوری‌مانش (ساکن در سرزمین آسور) آفریده شده است که سوریان در آن ماندگارند [که] بغداد خدایان آفریده است. (*bag-dād*)، (*bagdādag*)، باغ‌خدا، خداوند بستان (*bāγ-xwadāy*) (منصوری، ۱۳۹۴: ۵/۲-۶).

### ریشه‌شناسی واژه داد

داد (*dād*) راستی، عدل و عدالت، انصاف، حق، مقابل ظلم، ستم و بیداد، داوری، دادگری. از تک‌واژه ریشه دا (*dā*)، دادگری در اوستا (*dāta*). در پهلوی (*dāt*) دادگری. پارسی باستان (*dāta*) دستور دادگری، داد، قانون. از تک‌واژه هسته‌ای (*dā*)، دادگری کردن و داوری کردن، نهادن، گذاشتن، وضع کردن، برقرار کردن (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۳۱/۲-۱۲۳۲). سنسکریت (*dādhāti*) گذاشتن، نهادن، قرار دادن. (*dhāman*) قانون، نظم، سنت. (*didhi*) قانون، قاعده. ریشه (*dā*) مشتق از هند و اروپایی. (*dhē*) گذاشتن، جای دادن، قرار دادن از همین ریشه است. اوستایی (*dāta*) قانون. (*dā*) نهادن، قرار دادن، وضع کردن. (*dāman*)، (*daman*) جا، مکان، جایگاه. فارسی میانه ترفانی و پارتی (*dād*) [داد]، داد، قانون. سغدی (*𐭩𐭥𐭥*) قانون. سریانی (*dāt*)، [*dāta*] قانون، داد. اکدی (*dātu*) قانون، داد. (*dād*) ایران باستان. (*dāta*) داده شده، هدیه. از ریشه (*dā*) دادن، واگذار کردن، عطا کردن. اوستایی (*dāh*) هدیه. سنسکریت (*dānā*) هدیه. (*dāttra*) (*dāmán*)، (*havyā-dāti*) هدیه، پیشکش، فدیة (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۳۱/۲-۱۲۳۲).

### دیرینگی و تطور معنایی واژه بگدادو؛ «بغداد»

بررسی معناشناختی واژه بغداد مبین تأویل و دگردیسی استعمال واژه «بگ» به مدت ۳۹۰۰ سال و به عبارتی از قرن هجده پیش از میلاد تا به امروز است. نکته بسیار مهم ریشه زبان‌شناختی این واژه در اسناد و مکاتبات تاریخی است. پیشینه زبان‌شناختی تاریخی دوره باستان میان‌رودان، بیانگر حضور زبان سومری در هزاره چهارم پیش از میلاد و سپس زبان آکدی با دو گویش بابلی و آشوری (از شاخه شرقی خانواده زبان‌های سامی) در هزاره سوم پیش از میلاد است. این دوره به عنوان دوره سومری-آکدی شناخته می‌شود. در سده بیستم پیش از میلاد، اموری‌ها که از شاخه غربی<sup>۱</sup> خانواده زبان‌های سامی بودند و از مناطق کنعانی به میان‌رودان

۱. شاخه غربی خانواده زبان‌های سامی به دو شاخه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. شاخه شمالی شامل گروه‌های

مهاجرت کردند، زبان و فرهنگ خود را به این منطقه وارد کردند. حمورابی (فرمانروایی: ۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد) ششمین پادشاه از دودمان نخست اموریان بابل بوده است. از این رو با استناد به نگاشته‌های پیشین، واژه «بگدادو» برای نخستین بار در سند قضائی حمورابی واقع در شهر سیپار (ابوحباح) آمده است. گفتنی است که هریس با بررسی و مطالعه تاریخ سیپار کهن، به نام‌هایی از کاسی‌ها در گروه بیست نفری از کارکنان سیپار اشاره کرده است. به نظر می‌رسد این کاسی‌ها در امور نظامی مشغول خدمت بوده‌اند و در مَه‌ری از دوره «سین موبالیت» (۱۸۱۲-۱۷۹۳ ق.م) پدر حمورابی نیز به نام‌هایی از کاسی‌ها اشاره شده است. همچنین در متون اقتصادی پنجاه و سومین سال حکمرانی ریم‌سین اول (۱۷۵۸-۱۶۹۹ ق.م) به یک کاسی به نام «کیلامدی بوریاش» اشاره شده است. مدت‌ها بعد، در دوره ریم‌سین دوم و نهمین سال پادشاهی سمسوایلونا (۱۷۴۹-۱۷۱۲ ق.م) هفتمین پادشاه از دودمان نخست اموریان بابل، در گزارش نظامی، به ظهور قدر کاسی‌ها اشاره شده که توسط سمسوایلونا شکست خورده بودند. به علاوه، این گزاره تاریخی در بخشی از سالنامه ریم‌سین دوم نیز بازگو شده است. شواهدی از حضور کاسی‌ها و نام‌های آنان در شمال بابل و در الواح اقتصادی اور سوم در بابل جنوبی، به‌ویژه از کتیبه یاهروروم سیپار به دست آمده است. افزون بر این، در اسناد دوره بابل کهن گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه کاسی‌ها در سرزمین بابل زمین‌هایی خریداری کرده بودند و یا به عنوان درودگر، کارگر، احتمالاً در تجارت اسب، نیروی نظامی و مزدور بابل مشغول فعالیت بوده‌اند. از این رو در این دوره، کاسی‌ها گروه‌های کوچکی بودند که پیرامون شهرهای میان‌رودان سکونت داشته‌اند. کاسی‌ها که در متون کهن بابل با نام‌های کاشو، کاشی، کاشوم، کاش و کاشیا خوانده می‌شدند (علی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۸)، احتمالاً از گذشته‌های بسیار دور از هزاره سوم پیش از میلاد، در منطقه زاگرس میانی (دره‌های لرستان، بختیاری و ایلام امروز) به سر می‌بردند (قریشی، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

کاسی‌ها قومی آسایی نژاد بودند که ظاهراً مسکن اصلی‌شان در نواحی جنوب دریای خزر بوده است (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۴۲). آنان موفق شده بودند در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، بخش‌های زیادی از مناطق زاگرس میانی را به سلطه خود درآورند (ایمان‌پور و علی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱) و از ناحیه دیاله سفلی به شمال بابل به‌ویژه منطقه سیپار نفوذ کردند (علی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶) و

زیر است:

شاخه شمالی شامل شمالی کنعانی، اوگارتی، جنوبی کنعانی، عبری (از جمله گونه‌های عبری: موآبی، فینیقی، و تل‌العمارنه) و شاخه جنوبی شامل زبان‌های گروه آرامی از جمله، مندایی، سریانی، نبطی، سامری، ترجوم، فیله، دولتی و نفوش می‌باشد (عبدالطواب، ۱۳۶۷: ۳۵-۳۸).

حدود شش قرن (۱۷۴۶-۱۷۷۱ ق.م) بر بابل حکم راندند (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۴۳). زبان کاسی را معمولاً به عنوان زبانی منفرد در نظر می‌گیرند. ایلرز و هوسینگ معتقدند که ارتباط نزدیکی بین زبان کاسی و ایلامی وجود دارد. آنسیلونی بر این باور است که زبان کاسی در اصل زبانی هند و آریایی است (جهانگیرفر، ۱۳۹۳: ۶۵). نوین درباره زبان کاسی نوشته است که قرابت و تشابهی که بین زبان کاسی، اوستایی و سپس کاسی و گوتی وجود دارد، منشأ هند و اروپایی بودن این زبان‌ها را آشکار می‌سازد (عبدلی فرد، ۱۳۹۵: ۱۰۸-۱۰۹).

مشکور<sup>۱</sup>، سرتیپ‌پور، اذکایی<sup>۲</sup> و رشید یاسمی<sup>۳</sup> زبان کاسی‌ها را جزو گروه‌های زبانی گسترده (هند و اروپایی)<sup>۴</sup> می‌دانند (عبدلی فرد، همان، ۱۰۸-۱۰۹). ذکر این نکته درباره دیدگاه اندیشمندان و پژوهشگران در زمینه ریشه واژه بغداد ضروری است. مصطفی جواد و احمد سوسه در ذیل کتاب *راهنمای دقیق نقشه بغداد* چنین نگاشته‌اند؛ یوسف غنیمه در *تجاره البغداد* درباره ریشه این واژه گفته است که بغداد تحریف (بغل جاد) و معنی آن (لشکرگاه بعل) است؛ یعنی شهر خدای خورشید. بعضی نیز گفته‌اند این لفظ کلدانی است و اصل آن (بل-داد) مشتق

۱. بررسی نام‌های خدایان و شاهان کاسی‌ها نشان می‌دهد که زبان آنها از نظر ریشه‌شناسی، شباهت‌هایی با زبان‌های هند و اروپایی و همچنین با زبان‌های مردمان قفقاز دارد. این شباهت‌ها ممکن است نشان‌دهنده ارتباط فرهنگی یا زبانی بین این گروه‌ها باشد. بر این اساس، برخی پژوهشگران معتقدند که کاسی‌ها مانند مارد‌ها (قوم دیگری با ریشه‌های آریایی)، از نژاد آریایی بوده‌اند (عبدلی فرد، ۱۳۹۸: ۱۰۹).

۲. با استناد به واژه تک‌هجایی «کش» در نام قبیله کاسی، برخی پژوهشگران با این نظر موافق‌اند که کاسی‌ها ریشه‌های آریایی داشته‌اند. آنها معتقدند که واژه «کش» مانند اسامی دیگر اقوام باستانی ایران‌زمین و آناتولی، دارای یک پسوند جمع به شکل «ایپ» است. برای مثال، واژه «کش» به صورت «کسپ» به کار می‌رفت (همان، ۱۰۹). این ویژگی در گویش‌های باستانی، مانند ایلامی و کاسی نیز دیده می‌شود و نشان‌دهنده شباهت‌های زبانی و فرهنگی بین این اقوام است.

۳. زبان کاسی با زبان‌های ایلامی و کوتی خویشاوندی داشته و از طرف دیگر، زبان شاهان و دستگاه سیاسی کاسی‌ها زبان هند و اروپایی و زبان ایرانی بوده است. به احتمال زیاد شباهت و اختلاط زبان کاسی‌ها با اقوام ایرانی و هند و اروپایی دلیل بر وجود قومیت مشترک آنهاست و اقوام مذکور روزگاری در یک سرزمین مشترک، در نواحی شرق ایران و آسیای مرکزی با هم به سر می‌برده‌اند و کاسیان از نخستین پیش‌قراولان و نخستین موج از امواج این حرکت تاریخی در چند دهه هزار سال پیش از میلاد به سوی غرب و نجد ایران و آسیای کوچک و سایر نقاط بوده‌اند (همان، ۱۰۹-۱۱۰).

۴. خانواده بزرگ زبان هند و اروپایی (Indo-European languages) مشتمل بر ده شاخه هند و ایرانی (آریایی)، ارمنی، یونانی، آلبانیایی، ایتالیایی، سلتی، ژرمنی، تخیاری، بالتی اسلاوی و آناتولی می‌باشد. شاخه هند و ایرانی خود از دو زیرشاخه ایرانی (اوستا، فارسی باستان، کردی، فارسی، پشتو، آسی، بلوچ) و هندی (سنسکریت (شاخه باستانی)، مراتی، هندی و بنگالی) تشکیل شده است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۴۷-۱۵۴).

از بل، یعنی نام خدای کلدانی‌ها و داد لفظ آرامی قدیمی است که معنی آن فتک است و چون در زمان بنوکدنصر (بخت‌النصر)<sup>۱</sup> جنگ مهمی در اینجا واقع شد و بر دشمنان ظفر یافت، این شهر را بنا کرد و به نام بت (بل)، آن را «بل-داد» نامید و دلیل آن را این طور عنوان کرده است که کلمه «بگداد» در لوحی که در شهر سیپار کشف شده و مربوط به دوره حمورابی (قرن هجده ق.م)، معاصر با حضرت ابراهیم(ع) بوده و در لوح دیگری که مربوط به زمان سلطنت نریماروتاش (۱۳۴۸-۱۳۱۶ ق.م) پادشاه کاسی است، از سرزمینی به نام بغداد یاد شده است. در سفر تکویت از تورات به نام «امراقل» نیز نام بغداد یاد شده است. بغداد از لحاظ ریشه و معنی آرامی است؛ به معنی شهر یا سرا یا خانه، گوسفند و میش که از دو کلمه مرکب شده است؛ «ب» که مخفف کلمه «بیت» است و در ابتدای نام شهرهای آرامی مانند بعقوبا، باقوبا، رطنایا، باعشیا، باعدزا و باجرمی و غیره بارها آمده است. لفظ دوم «گداد» به معنی گوسفند و میش می‌باشد<sup>۲</sup> (جواد و سوسه، ۱۳۷۸ ق: ۱۵-۲۰).

واژه «بگ» در روزگار هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) در مفهوم خدا به کار رفته است؛ از جمله «بگ بخش» (baga buxsha) رهانیده، رهانیده یا رستگار شده. «بغ. بگ بین» (bagabina) از تخمه و نژاد بغ. (bāga-yāda) نام ماه هفتم در تقویم شاهان هخامنشی که احتمالاً مشتق از (baga-yāda) ایزدپرستی، بغ ستانی (نام جشنی) بوده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۵/۱). «بگ بازو» (bagabāzu) از بازو و یا نیرو و زور و توانایی بغ برخوردار. «بگ فرنه» (bagafarnah) فره ایزدی یا خره بغ بهره‌ور. «بگ پارت» (bagapāta) در پناه بغ یا ایزدپناه. «بغابیش» (پورداد، ۱۳۴۳: ۴۰۹-۴۱۰). واژه «بگ» در روزگار اشکانیان (۲۵۶-۲۲۶ ق.م) به معنای خدا به کار رفته است. عبارت یونانی «تئوپاتورس» (کسی که پدرش خدا است) به معنی خداوندگار و ترجمه

۱. ۶۰۵-۵۶۲ ق.م.

۲. طبری در ذیل مکان بغداد نگاشته است که: «... من الجانب الشرقي أيضا قرية و دیر کبیر کانت تسمى سوق البقر و کانت القرية تسمى العتیقة...»؛ بدین معنا که نام دیر بازار چارپایان و نام دهکده عتیقه می‌باشد. بعلاوه این نام در ذیل شهر بغداد تنها در تاریخ طبری ذکر شده است (طبری، [بی تا]: ۶۱۸/۷). بنابراین با توجه به آنچه که پیشتر در مورد پیشینه تاریخی حضور کاسی‌ها و آرامی‌ها در میان‌رودان گفته شده است، نام بغداد آرامی نیست. همچنین حمورابی (پادشاه بابلی) از اقوام سامی و کنعانی‌زبان بود و احتمالاً ریشه زبانی مشترکی با آرامی‌ها داشت. این موضوع نشان می‌دهد که ریشه‌یابی واژه بغداد باید در زبان کنعانی انجام شود، نه فقط در زبان آرامی. از سوی دیگر، حضور قوم کاسی در میان‌رودان پیشینه‌ای کهن‌تر دارد. موسوی به نقل از وهبی اشاره می‌کند که آرامی‌ها پیش از قرن دوازدهم قبل از میلاد به سرزمین عراق وارد نشده‌اند. این موضوع تأکید می‌کند که ریشه‌شناسی نام بغداد باید به دوره‌های پیش از حضور آرامی‌ها و در ارتباط با اقوام کهن‌تر مانند کاسی‌ها و کنعانی‌ها توجه شود (موسوی، ۱۳۸۵: ۲۱).

فارسی آن بَغُور (پسر خدا) است (نصرالله‌زاده و گرشاسبی، ۱۳۹۵: ۱۴۲-۱۴۳). بر روی سکه فرمانداران فارس (فرتکه) که حدود (۲۲۰-۲۰۰ ق.م) در سواحل شرقی خلیج فارس حکمرانی داشته‌اند، نام پادشاه بگدات (بغداد، بگدات)<sup>۱</sup> نقش شده است (امیری‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۴). کلمه «بگ» در عصر ساسانیان (۶۵۷-۲۶۶ ق.م) از یک سو به معنای خدا<sup>۲</sup> بوده و از سوی دیگر، پادشاهان ساسانی خود را «بگ» می‌خواندند و دادخواه سلاله یزدان می‌دانستند.<sup>۳</sup> افزون بر این، «بگ» به معنای توانا<sup>۴</sup> نیز در این روزگار به کار می‌رفت. با ورود اسلام و تغییر دین، معنا نیز تغییر کرد؛ زیرا جزو القاب الهی پادشاهان ساسانی و القاب خدایان بوده و پس از آن، کلمه «بگ» در فرهنگ‌های فارسی به معنی خدا دیده نمی‌شود و تنها در ذیل واژه‌هایی

۱. زبان آرامی «زی الهیا» کسی که از خداست، کسی که از گوهر خدایی است (امیری‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۴).

۲. *(Bāyi - xurmazda)* هرمز بگ (قریب، ۱۳۸۳: ۴۷۳). *(Bāyi/i - zarwā)* زوران بگ (همان، ۴۶۵)، *(Bāyi - rām - rātux)* رام بخش بگ، رام راد بگ (همان، ۳۳۹). *(Bāy - māk)* ماه بگ، خدای ماه (همان، ۲۰۹). *(Bāyān)*، بغان، خدایان. *(Bāyān Bāy/xm)* خدای خدایان. *(Bāyān - xutāw)* شاه خدایان. *(Bāyān - anyon)* خدای وار، خدای گونه. *(bagīg)* مانند خدایان. *(Bāyān - axšāw)* سرور خدایان. *(Bāyān)* خدایی، یزدانی، الهی (همان، ۱۰۰-۱۰۱).

۳. بگ *(bāy)* سرور، خداوندگار، ایزد: (آن خداوندگار (بگ) بهرام شاهنشاه، فرزند یزدگرد، مهرنرسی بزرگ فرماندار را به بندگی آتش اردیبهشت و آتش افزون اردشیر داد). بغان *(bāyān)* خدایگان: (که من شنودم که شما بغان (خدایگان) این دین ویژه (پاک) مزدیسنی را از اورمزد پذیرفتند). *(bāyānyān)* خداوندگار، خدایگان اعلی حضرت: (ایشان در پاسخ که ما به تن و جان دارایی و خواسته و زن و فرزند، بهره‌ای را که باید به شما خدایگان ایران شهر بسپاریم و می‌سپاریم. *(bagīg)* خدای وار، بخش شده، مقدر شده: (من با بیم کرفه ستوده فروهر زرتشت سپیتمان کرفه خدای وار [انگیخته شدم] و اورمزد و امشاسپندان برای ما بهترین نیکی هستی را و مینویی را ارزانی دارند و ما را بپایند)، (آغاز سر نیکی و بدی از زمان در هشت اصل است: سپندی (تقدس) و گنایی (پلیدی)، هوایی (جوی)، ورنی (نفسانی)، بخش شده (مقدر شده)، دزدیده، نیک‌نهاد و بد‌نهاد). *(bāy - xwadāy)* باغ خداد، خداوند بستان: (و آن گونه که او (آنکه چاره‌رهای از بدی دارد) همانند آن باغ خدا (دارنده باغ) و بوستانیان دانست که او [برای از میان بردن] دد (جانور وحشی) و پرند گنهکار (آسیب‌رسان) و زیان‌کار که برای تباه کردن بر (میوه) درختان هستند، بخواهد به باغ برود). *(bag-dād)* بگ داده، خدا داد: (پس باید بهمین را بخوانید تا با آن ابزار روشنی را بیافریند که به ستاره بگ آفریده روشنی دهد). *(bagdādag)* بگ داده، بگ آفریده، خدا داده: (یکی این است که دادار در مانشت بگ داده خویش است و دروج در تاختن یورش می‌برد) (منصوری، ۱۳۹۴: ۳/۲-۶).

۴. بگ *(bāy)* توانا، مسلط (و آن کرب در پاسخ زرتشت یاوه‌گویی کرد که مرا از تو آسیب نیست؛ یعنی توانایی من از کردار تو نیست و از اورمزد هم نیست، بگ‌تر (=تواناتر) از [اورمزد] هستم) (همان، ۳).

همچون فغ (faY) بت، صنم و معشوق، یار<sup>۱</sup> به کار رفته است. فغاک (fa:Yāk) به معنی ابله، نادان و بی‌عقل<sup>۲</sup> است. فغواره (faY: vā:ra) کسی را گویند که از غایت دماغ، تکبر، نهایت غرور و تحیر یا از بسیاری اندوه، ملال و دل‌تنگی و خجالت، ساکت شده باشد<sup>۳</sup> (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۶/۳).

### ارزیابی معناشناسی واژه بغداد در متون دوران اسلامی

از منظر معناشناسی، واژه بغداد براساس متون تاریخی و منابع جغرافیای تاریخی دوران اسلامی، بر پایه یک خط زمانی، از آغاز تا امروز، در شش دسته‌بندی اصلی قابل بررسی است: بت، باغ و بستان، عطیه، مولا و سرور، گویش و تبار و مدینه‌السلام. در دسته‌بندی نخست، یعنی معنای «بت»، مأخذهای تاریخی چنین نوشته‌اند که بغداد اسم موضعی بوده در این بقعه که مردم تصور می‌کردند جایگاه بتان بوده است (ابن‌رسته، ۱۳۸۰: ۱۸) و «بغستان» خانه بت‌ها و «بغ» به معنی بت است (خوارزمی، [بی‌تا]: ۱۲۸؛ مسعودی، ۱۳۹۰: ۳۴۳؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۱۷/۴). خطیب بغدادی و برخی دیگر نیز معنا و مفهوم بغداد را این‌گونه بیان کرده‌اند. «بغ» بت و «داد» عطیه اوست. «بغ» شیطان و «داد» عطیه اوست و «بغداد» داده‌بت یا داده‌پادشاه (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱-۸۰/۱؛ خوارزمی، [بی‌تا]: ۱۲۸؛ حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قلقشن‌دی، ۱۳۲۹ق: ۳۳۲-۳۳۳) و آن را بغداد نامیدند. آن سرزمین به عنوان قطاع به خواجه‌سرای کسری اهدا شد و خواجه‌سرا بتی داشت که در مشرق آن را می‌پرستیدند؛ آن بت بغداد نام داشت؛ یعنی به بت آن مکان داده می‌شود (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قلقشن‌دی، ۱۳۲۹: ۳۳۲-۳۳۳).

منابع در ذیل باغ و بستان این‌گونه آورده‌اند که ایرانی‌ها بت پرست نبوده‌اند و اصل بغداد

۱. عنصری و بدیهی درباره فغ چنین سروده‌اند.

گفتم فغان کنم ز تو ای بت هزار بار / گفتم که از فغان بود اندر جهان فغان  
آن فغ چینی کجا ز چین دو زلفش / هم فغ و هم فغ پرست از و به فغانست

(حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۶/۳).

۲.

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد / زیرا لقب گران نبود بر دل فغاک

(منجیک ترمذی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

۳.

هرچند که درویش پسر (نغز آید) / در چشم توانگر همه چغز آید

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۵۱).

«باغداد» است و باغ به معنی بوستان و داد نام شخصی اوست (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). یعقوبی درباره بغداد آورده است که در آنجا در مجاورت صراط یک دیر قدیمی وجود داشت (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) با یک باغ و بدین سبب آن را بغداد «باغداد» گفته‌اند (مسعودی، ۱۳۹۰: ۳۴۳؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۳/۱). انوشیروان در بغداد باغ وسیع، زیبا و پر از درخت و گل ساخت و حیوانات گوناگون را در آن رها کرد که «باغداد» نیز گفته می‌شد و همان «بغداد» گویند (ابن جوزی، ۱۳۴۶: ۲۹۲؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲-۳۳۳؛ قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳). تعبیر واژه بغداد به عربی «باغ آن مرد» و بغ به معنی «باغ» و «داد آن مرد» است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱). خسرو این باغ را به این خواجه داده بود و گفت بغداد؛ پس به نام او «باغ داذویه» نام‌گذاری شد؛ زیرا منطقه‌ای از شهر منصور متعلق به مردی فارس به نام داودیه بود (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). بغداد مرکب است از «باغ» و «داد» به معنی «باغ عدل». بغداد با دال بر وزن فرهاد، نام شهری است از عراق عرب و اصل آن باغداد بوده است؛ زیرا هر هفته یک بار انوشیروان در آن باغ بار عام می‌داد و دادرسی مظلومان می‌کرد و به کثرت استعمال بغداد شده است (خلف تبریزی، ۱۳۸۰: ۲۸۹).

در برخی منابع، نام بغداد در ارتباط با عطیه پادشاه نیز تفسیر شده است (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). بغداد پیش از خلافت عباسی‌ها، بازاری بود (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱) که بازرگانان چینی به تجارت به آنجا می‌آمدند. پادشاه چین «بغ» نامیده می‌شد. بازرگانان چون با سود فراوان بازمی‌گشتند، می‌گفتند «بغ داد»؛ یعنی سودی که برده‌ایم از عطیه پادشاه است؛ یا سودی است که از یک هدیه به دست آورده‌ایم (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸).

از منظری دیگر نام بغداد در باب مولا: بغ به معنای بزرگ و پیشوا است و به همین دلیل پادشاه چین بغفور (پسر پادشاه) نامیده می‌شد (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). در طول زمانه، واژه «بغداد» در لفظ، گویش و تبار این گونه ادا شده است. اصل این اسم برای عجم است و اعراب در تلفظ آن اختلاف دارند؛ زیرا اصل آن نه از الفاظ بوده و نه از زبان‌های آن گرفته شده است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱). کلمه بغداد در متون با هفت نوع تلفظ خوانده شده است؛ از جمله بغداد، بغداد، بغداد، مغداد، مغدان و بغداد (خطیب بغدادی، همان، همان‌جا؛ حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱) و در میان اعراب و زبان‌های رایج در میان آنها کسانی هستند که بغداد را با حرف «با» و «نون» می‌گویند و برخی «بغداد» را با کلمه «با» و «دال» می‌گویند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۲/۱). بغداد دارای دو معنا مغفول است؛ در همه زبان‌ها مذکر و مؤنث است (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱).

نامیدن بغداد به مدینه السلام توسط دوانیقی: گویند بغداد از قدیم برپای بود و منصور آن را

به گونه شهری جامع درآورد و در آن مدینه‌ای بساخت... سپس بیت‌المال‌ها و خزائن و دیوان‌ها را در سال ۱۴۶ از کوفه به بغداد برد و آن شهر را مدینه‌السلام نامید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۱۸؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۳۴۳). برخی از فقها به دلیل اینکه نام بغداد با واژه «بغ» (به معنای بت) مرتبط بود، تمایلی به استفاده از این نام نداشتند. از این رو، نام شهر به مدینه‌السلام (شهر صلح) تغییر یافت. همچنین به دلیل نزدیکی شهر به رود دجله، این رود را قصر صلح نامیده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۲/۱؛ جواد و سوسه، ۱۳۷۸ق: ۴۵). بغداد را جنة الارض (قبة الارض) گویند. ابواسحاق الزجاج گفته است شهر دنیا بغداد است [و] حکم دیگر شهرها نسبت با وی حکم دیه است. هر ولایتی را امی است؛ یعنی اصلی. ام‌القری در عرب مکه باشد و در عراق در قدیم ام‌القری بصره بوده است و اکنون بغداد است که آن را دارالسلام خوانند و در مادون بغداد ام‌القری اصفهان است (بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۰-۳۲) و سید و آقای شهرهاست (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). عرب آن را مدینه‌السلام خوانند و شهر صلح نامیدند؛ زیرا دجله را دره صلح «وادی‌السلام» می‌نامند (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۳۳۸؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲/۴-۳۳۳) و عجم زورا گویند (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲/۴-۳۳۳)؛ زیرا جای شهر بغداد در قدیم به این نام خوانده می‌شد و بدان سبب بغداد را زوراء می‌خوانده‌اند که قبله‌اش غیرمستقیم بوده و نمازگزار در مسجد جامع آن ناچار بود کمی به جانب چپ منحرف شود (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۲۱؛ صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۰۶). البته بگو مدینه‌السلام؛ زیرا خداوند السلام (صلح) است و همه شهرها از آن اوست. به آن شهر مدینه‌السلام می‌گفتند و منظورشان مدینه خدا بوده است؛ زیرا خداوند آرامش (صلح) مؤمن است. این نام را بر سکه‌های دینار و درهم و آنچه در دفاتر ارزی که مردم به فروش می‌رسانند و آنچه در آن از گندم و جو یافت می‌شود، اطلاق کرده‌اند. بگو شهر آرامش؛ زیرا خداوند سلامت است و همه شهرها از آن اوست (ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۳۳۸). بدین سان بغداد را بدان سبب مدینه‌السلام می‌نامیده‌اند که سلام همان «الله» است و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است. بغداد در محل شهر قدیمی بنا شده که یکی از پادشاهان آن را آغاز کرد. سپس مریض شد و از او پرسیدند این شهر را چه بنامیم؟ گفت «هلدیش بدرود» یعنی «خلوها به سلام؛ بگذاریدش سلام». هنگامی که این موضوع را برای منصور گفتند، گفت من آن را مدینه‌السلام نامیدم (بغدادی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). مصطفی جواد و احمد سوسه معتقدند که برخی از مورخان تمایل داشتند منصور نامی عربی برای شهر خویش برگزیند؛ بنابراین نام «مدینه‌السلام» را بر آن نهاد، اما تعدادی نیز چنین گفته‌اند که منصور به قرآن کریم تفرّأ زد و

نام شهر خویش را از آیه قرآنی گرفت: «لَهُمْ دَارُالْسَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> (برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است؛ و به پاداش کارهای پسندیده‌ای که همواره انجام می‌دادند، یار و سرپرست آنان است)؛ «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِالْسَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup> (و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند) (جواد و سوسه، ۱۳۷۸: ۴۵).

### نتیجه‌گیری

گاهی واژه‌ها در طول سده‌ها از بهر نامیدن یک جای‌نام پدیدار شده‌اند و انباشتگاه فرهنگ و هویت یک جامعه می‌باشند که همچون آبگینه‌ای در مرکز سه‌راهی جغرافیا، تاریخ و زبان‌شناسی واقع شده‌اند. از این رو تبارشناسی واژه بغداد از منظر مطالعه در زمانی، پاسخ‌گویی پرسش‌های پیش رو است. بدین معنا واژه بگ (bag) بخشش و دهش؛ (bag) اوستایی، (baxšešan) پهلوی، واژه بغ (bā) خدا، (bhāga) سنسکریت، (ba) اوستایی، (bā) پارسی، بیانگر دیرینگی ریشه‌های زبانی (هندوایرانی) این واژه می‌باشند.

گفتنی است که میان رودان چرخشگاه حضور اقوام کاسی (آریایی) در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد، از یک سو مدخلی است بر پذیرش حضور ایرانیان و از سوی دیگر باشندگی این قوم در این ساحت، بزنگاه آفرینش اندیشه مشروعیت شهریاری از سوی خدا بوده است. افزون بر این، تطور و دگرسانی واژه بغداد از قرن سوم تا هشتم قمری در شش گفتار مختلف، نشان‌دهنده این است که این واژه در طول تاریخ، در کالبد نام شهر تجلی یافته است. این تحولات همچنین پاسخی به این پرسش است که چرا این جای‌نام (نام مکان) در نام‌گذاری سایر مکان‌ها نیز تداوم یافته است. به عبارت دیگر، نام بغداد به عنوان یک الگو یا نماد، در نام‌گذاری مکان‌های دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته است. بدین معنا که اسلام تنها موجب دگرگونی در معنای ظاهری واژه بغداد شده است. به عبارتی، منحصراً لایه‌های ظاهری دچار تحول شده و لایه‌های ژرف‌تر مفهومی همچنان استوار و پایرجا باقی مانده‌اند. از این رو گزینش نام مدینه‌السلام به جای بغداد از سوی منصور، نشانگر هستی، هویت و جاری و ساری بودن اندیشه ایرانی‌شهر در آن روزگار است؛ چنان‌که مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان عرب آن را چنین بیان کرده‌اند. بغداد را بدان سبب مدینه‌السلام نامیده‌اند که سلام همان «الله» است و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است؛ جایگاهی که فرامین الهی حاکم و نظم‌دهنده امور است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۷.

۲. سوره یونس، آیه ۲۵.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۵، تهران: مطبوعات علمی.
- ابن جوزی، جمال الدین ابی الفرج (۱۳۴۶ق)، *مناقب البغداد*، بغداد: دارالسلام.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۸۳ق) *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۸۰)، *الأعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، در *آداب ملک داری و دولت های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد (۱۳۴۹)، *مختصر البلدان*، ترجمه محمدرضا حکیمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فوطی، ابی الفضل عبدالرزاق البغدادی (۱۳۵۱ق) *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه*، تصحیح و تعلیق محمدرضا الشیبی و مصطفی بنالجواد، بغداد: العربیه.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۹۰)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالعلی بن محمد بیرجندی، تهران: موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - سفیر اردهال.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۳۶)، *لغت فرس*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- امیری نژاد، امیر، صلاح الدین معروفی و مریم رحمن ستایش (۱۳۹۷)، «سکه های حکومت محلی پارس»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۳۴، صص ۲۷-۵۵.
- ایمان پور، محمدتقی و امیر علی نیا (۱۳۹۲) «پایان فرمانروایی کاسی ها و علل فروپاشی آن»، *مطالعات تاریخی فرهنگی*، دوره ۴، شماره ۱۵، صص ۱-۱۷.
- آرلانو، آنتونی (۱۳۷۳)، *درآمدی بر زبان شناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بغدادی، صفی الدین ابن الحق (۳۳۷ق)، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، ج ۱، مغرب: دار المعرفة.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳) *تکلمه و ترجمه تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: کتابفروشی زواره.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۷)، *تیسفون و بغداد در گذر تاریخ*، تهران: دیبا.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار، تهران: فروغی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۵۵

- پاشنگ، مصطفی (۱۳۹۹)، فرهنگ ریشه‌شناسی زبان پارسی ج ۱، ۳، تهران: آرون.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۳)، *آناهیتا؛ پنجاه گفتار*، تهران: امیرکبیر.
- جواد، مصطفی و احمد سوسه (۱۳۷۸ق) *دلیل خارطه بغداد المفصل فی خطط بغداد قدیماً و حدیثاً*، بغداد: الجمع العلمي العراقي.
- جهانگیر فر، میلاد (۱۳۹۳)، *سه گفتار درباره تاریخ و زبان کاسی*، تهران: سمیرا.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، زیر نظر بهمن سرکاراتی، ج ۱، ۲، ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م) *معجم البلدان*، ج ۴، بیروت: دار صادر.
- ..... (۱۳۸۳)، *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- خطیب بغدادی، ابی بکر أحمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *تاریخ بغداد أو مدینة السلام*، تحقیق مصطفی عبد القادر، ج ۱، بیروت: الکتب العلمیة.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۸۰)، *برهان قاطع*، تهران: نیما.
- خوارزمی، أبو عبدالله محمد بن أحمد [بی تا]، *مفاتیح العلوم*، تحقیق ابراهیم الأبیاری، بیروت: دار الکتب العربیة.
- خواند امیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۱، تهران: انتشارات خیام.
- دوری، عبدالعزیز، ا. دوؤما، دومینیک سوردل و کلود کاهن (۱۳۷۵)، *بغداد (چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی)*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و ایرج پروشانی، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴)، *اخبار الطول*، ترجمه محمدمهدی دامغانی، تهران: نشر نی.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۵۷)، *تجارب السف*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹)، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، تهران: اساطیر.
- ..... [بی تا]، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۷، بیروت: [بی تا].
- عبدالنواب، رمضان (۱۳۶۷)، *مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- عبدلی فرد، فریدون (۱۳۹۵)، *کاسی‌ها (کاسییان)*، تهران: هیرمند.
- علی‌نیا، امیر (۱۳۹۶)، *کاسیان در ایران زمین*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱)، *شاهنامه فردوسی*، زیر نظر ی. ا. برتلس، ج ۱، ۵، ۷، ۸، مسکو: ادبیات خاور.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، *فرهنگ سعدی (سعدی-فارسی-انگلیسی)*، تهران: فرهنگان.
- قریشی، امان‌الله (۱۳۸۹)، *ایران‌نامک: نگرشی نو به تاریخ و نام ایران*، تهران: کتاب‌خوش.
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۲۹ق)، *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۵۶ / از بغداد تا مدینه السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: حدیث امروز.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ..... (۱۳۹۰)، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳)، *ایران در عهد باستان؛ در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام*، تهران: گلشن.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقلم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *البداء و التاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴، تهران: آگه.
- مقریزی، تقی الدین احمد (۱۹۹۵)، *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، ج ۱، لبنان: مکتبه احیاء العلوم.
- مکی، محمد کاظم (۱۴۰۱)، *تمدن اسلامی در عصر عباسیان*، ترجمه محمد سپهری، تهران: سمت.
- ملکزاده بیانی (۱۳۷۰)، *تاریخ سکه از قدیمی ترین ازمه تا دوره اشکانیان*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- منجیک ترمذی، علی بن محمد (۱۳۹۱)، *دیوان منجیق ترمزی*، به کوشش احسان شورابی مقدم، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- منصوروی، یدالله (۱۳۹۴)، *فرهنگ زبان پهلوی*، ج ۲، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- موسوی، سید حسن (۱۳۸۵)، *زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد*، قم: بوستان کتاب.
- نصرالله زاده، سیروس و اشکان گرشاسبی (۱۳۹۵) «لقاب و عناوین پادشاهان اشکانی بر روی سکه‌ها»، *مجله تاریخ نگری و تاریخ نگاری (علوم انسانی)*، دوره ۲۶، شماره ۱۸، صص ۱۳۷-۱۶۰.
- نولدکه، تنودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- یارشاطر، احسان، اده بیوار، بیکرمان، رن. فرای، لئورادستا، ا. و. زیمال. راه، اهریک، سلوود، دیوید، آیلرز، ویلهام، م. لانگ، دیوید، گارسیون، تینا، و. فن گایان، باسورت (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۵۶)، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ..... (۱۳۸۹)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

#### منابع لاتین

- Assadorian, Alice, (2017), "On the Systematic Classification of Iranian Toponyms", *American Journal of Linguistics*, 5(3), pp.51-56.

### List of sources with English handwriting

- Qur'an-i Karīm* (2011). Trans. H. Anṣārīyān. Tehran: Āyīn-e Dāneš.
- Abd al-Tawwab, R. (1988). *Discussions in Arabic Jurisprudence and Linguistics* (H. Shīkhī, Trans.). Mashhad: Āstān-e Qods-e Rażavī [In Persian].
- Abdoli-Fard, F. (2016). *Kāsī-hā (Kaspiyan)*. Tehran: Hīrmand [In Persian].
- Abū al-Fīdā, Īsmā'īl. b. 'Alī. (2011). *Taqwīm ul-Boldān* (A. ibn M. al-Birjandi, Trans.). Tehran: Mūze-ye Markaz-e Asnād-e Maḡles-e Šūrā-ye Īslāmī-Safir Ardahāl [In Persian].
- al-Baḡdādī, S. al-D. I. al-H. (1918). *Marāšīd al-Iḡlā' 'alā Asmā' al-Amkīnah wa al-Baqā'*. Maḡrīb: Dār al-Ma'rīfah [In Persian].
- al-Ḥamawī al-Rūmī al-Baḡdādī, Y. (1995). *Mu'jam ul-Boldān* (Vol. 4). Beirut: Dār Sādīr.
- Alīniya, A. (2017). *The Kassites in the Iranian Plateau*. Tehran: Daftar-e Pazhūheš-hā-ye Farhangī [In Persian].
- al-kaṭīb al-Baḡdādī, A. b. 'A. (1987). *Tārīk-i Baḡdād aw Madīnat ul-Salām* (Vol. 1) (M. Abd al-Qadīr, Ed.). Lebanon: Dār al-Kotob al-'Ilmīyah.
- al-kārazmī, M. b. A. b. Y. (n.d.). *Mafātīḥ ul-'Olūm* (I. al-Abyari, Ed.). Beirut: Dār al-Kītab ul-'Arabī.
- al-Maqrīzī, T. al-D. A. b. Q. (1995). *al-kīṭāḥ al-Maqrīzīyah* (Vol. 1). Lebanon: Maktabat Ḥyā' ul-'Olūm.
- al-Qalqašandī, A. b. 'A. (1911). *Šobḥ ul-A'šā fī Šinā' at ul-Īnšā* (Vol. 4). Beirut: al-'Ilmīyah.
- Amirinejad, A., Maroufi, Š. & Raḡmān-Sitāyīsh, M. (2018). «Pars local dynasty (Farataraka) coins». *Iranian Studies*, (34), 27–55 [In Persian].
- Arlotto, A. (1994). *Introduction to historical linguistics* (Y. Modarresi, Trans.). Tehran: Pazhūhešgāh-e 'Olūm-e Ensānī va Moṭāle'āt-e Farhangī.
- Asadī Ṭūsī, A. b. A. (1957). *Loḡat-i Furs* (M. Dabīrsiyaqī, Ed.). Tehran: Ṭahūrī [In Persian].
- Assadorian, A. (2017). "On the Systematic Classification of Iranian Toponyms". *American Journal of Linguistics*, 5(3): 51-56.
- Balāzurī, A. b. Y. (1958). *Fotūḥ ul-Boldān* (M. Tawakkol, Trans.). Tehran: Noqreh [In Persian].
- Bal'amī, A. 'A. M. (1971). *Takmīleh va Tarjomeh-ye Tārīk-e Ṭabarī* (M.-T. Bahar & M. Parvin-Gonabadi, Eds.). Tehran: Ketābforūšī-ye Zavvāreh [In Persian].
- Bayani, M. (1991). *The History of Coins from Ancient Times to the Parthian Period* (Vols. 1–2). Tehran: Tehran university [In Persian].
- Bayani, Sh. (1998). *Ctesiphon and Baghdad Through History*. Tehran: Dībā [In Persian].
- Bayhaqī, 'A. b. Z. (1982). *Tārīk-e Bayhaq* (A. Bahmanyār, Ed.). Tehran: Forūghī.
- Boyle, J. A. (1989). *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian, and Sasanian Periods* (Vol. 3, Part 1) (H. Anosheh, Trans.). Tehran: Amīr Kabīr.
- Creswell, J. A. (2014). *A Short account of early muslim architecture* (M. Golchin Arefī, Trans.). Tehran: Farhangistān-e Honar.
- Dīnawarī, A. b. D. (1985). *Aḡbār al-Ṭīwāl* (M.-M. Damghani, Trans.). Tehran: Našr-e Ney [In Persian].
- Ferdowsī, A. (1960–1971). *Šāhnāmeḥ* (Vols. 1, 5, 7, 8) (Y. A. Bertels, Ed.). Moscow: Adabiyāt-e kāvar [In Persian].
- Ḥamzeh-Esfahānī, Ḥ. b. Ḥ. (1967). *The History of Prophets and Kings* (J. Shīar, Trans.). Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān.
- Ḥasan-Dūst, M. (2014). *Etymological Dictionary of the Persian Language* (Vol. 1, B. Sarkārātī, Ed.). Tehran: Farhangistān-i Zabān va Adab-i Fārsī [In Persian].
- Ḥasan-Dost, M. (2014). *Etymological Dictionary of the Persian Language* (Vols. 1–3). Tehran: Farhangistān-e Zabān va Adab-e Fārsī [In Persian].
- Hitti, P. Kh. (1987). *History of the Arabs* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Āgāh [In Persian].
- Ībn al-Aḡr, 'A. b. M. (1992). *al-Kāmil fī al-Tārīk* (A. Ḥalat & A. Khalīlī, Trans.). Tehran: Matbū'āt-e 'Elmī [In Persian].
- Ībn al-Fūwaṭī, A. al-F. 'A. al-R. al-B. (1932). *al-Ḥawādīḥ al-jāmi'ah wa al-Tajārib ul-Nāfi'ah fī al-Ma'ah al-Sābi'ah* (M. R. al-Shabībī & M. b. al-Jawād, Eds.). Baghdad: al-

- ‘Arabiyyah [In Persian].
- Ībn al-Jawzī, J. al-D. A. al-F. (1927). *Manāqib al-Baġdād* [. Baghdad: Dār ul-Salām [In Persian].
- Ībn al-Ṭīqtaqā, M. b. ‘A. b. Ṭ. (1981). *Tārīk-i Faqrī: Dār Ādāb-e Molkdārī va Dūlat-hā-ye Islāmī* [Al-Fakhri: On the Principles of Governance and Islamic States] (M. W. Gulpaygani, Trans.). Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb [In Persian].
- Ībn Faqīh, A. b. M. (1970). *Tarjome-ye Moqtašar al-Boldān* (M. R. Ḥakimi, Trans.). Tehran: Bongāh-e Farhang-e Īrān [In Persian].
- Ībn kaldūn, ‘A. al-R. b M. (2004). *al-‘Ibar: Tārīk-e Ībn kaldūn* (Vol. 2) (‘A. al-M. Āyatī, Trans.). Tehran: Pazhūhešgāh-e ‘Olūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī [In Persian].
- Ībn Rosta, A. b. ‘U. (2001). *al-A‘lāq al-Nafīsa* (Ḥ. Qarahchanlu, Trans.). Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Imaan-Pour, M.-T., & Aliniya, A. (2013). "The End of Kassites' Rule and its Causes". *Moṭāla‘āt-e Tārīk-e Farhangī*, 4(15), 1–17 [In Persian].
- Jafarpour NasirMahalleh, Ḥ. & Khezri, S. A. (2015). "Factors Affecting the Prosperity of Music in the Abbasid Era Form the Beginning to the Domination of Buyids in Baghdad". *Journal of History of Islam and Iran*, 25(25), 35–56 [In Persian].
- Jahangir-Far, M. (2014). *Three Essays on Kassite History and Language*. Tehran: Samirā [In Persian].
- Jawad, M. & Susah, A. (1959). *Dalīl-i karīṭah-yi Baġdād al-Mofaššal fī kīṭaṭ Baġdād Qadīman wa Ḥadīṭan*. Baghdad: al-ġam‘īyyah al-‘Īlmīyyah al-‘Īrāqīyyah [In Persian].
- kalaf Tabrīzī, M. Ḥ. (2001). *Borhān-i Qāfi*. Tehran: Nīmā [In Persian].
- kāndmīr, G. al-D. ibn H. al-D. (2001). *Tārīk-i Ḥabīb al-Sīyar* (Vol. 1). Tehran: Entešārāt-e kāyāyām [In Persian].
- Makki, M. R. (2022). *Islamic Civilization in the Abbasid Era* (M. Sipihri, Trans.). Tehran: Samt.
- Mansouri, Y. (2015). *Dictionary of the Pahlavi Language* (Vol. 2). Tehran: Dānešgāh-e Šahīd Beheštī [In Persian].
- Mashkur, M. J. (1984). *Islamic Civilization in the Abbasid Era*. Tehran: Golšan [In Persian].
- Mas‘ūdī, ‘A. b. Ḥ. (1965). *Morūj al-Dhahab wa Ma‘ādīn al-Jawhar* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb [In Persian].
- Mas‘ūdī, ‘A. b. Ḥ. (2011). *al-Tanbīh wa al-‘Išrāf* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Entešārāt-e ‘Elmī va Farhangī [In Persian].
- Monajjim-Tirmīdī, ‘A. b. M. (2012). *Dīvān-i Monajjim - Tirmīdī* (I. Shorabi-Moqaddam, Ed.). Tehran: Markaz-e Pazhūhešī-ye Mīrāt-e Maktūb [In Persian].
- Maqadasī, A. ‘A. M. b. A. (1982). *Aḥsan ul-Taqāsīm fī Ma‘rifat ul-Aqālīm* (A. Monzavi, Trans.). Tehran: Mu‘allemān va Motarjemān-e Īrān [In Persian].
- Maqadasī, M. b. Ṭ. (1995). *al-Bad‘ wa al-Tārīk* (Vols. 4–6) (M. R. Shafiei Kadkani, Trans.). Tehran: Āgah.
- Musavi, S. Ḥ. (2006). *The Political and Cultural Life of Baghdad's Shiites*. Qom: Bostān-e Ketāb [In Persian].
- Našrollāhzadeh, S., & Garshasbi, A. (2016). « Parthian Royal Titles on the Coins ». *Journal of Historical perspective and historiography*, 26(18), 137–160.
- Nöldeke, T. (1979). *History of the Iranians and Arabs in the Sasanian Era* (‘A. Zaryab, Trans.). Tehran: Anjoman-e Āṭār-e Mellī.
- Pashang, M. (2020). *Etymological Dictionary of Persian* (Vols. 1 & 3). Tehran: Ārūn [In Persian].
- Pour-Davood, I. (1964). *Ānāhūtā; Panjāh Guftār*. Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Qarib, B. (2004). *Sogdian Dictionary (Sogdian-Persian-English)*. Tehran: Farhangān [In Persian].
- Qazvīnī, Ḥ. B. A. B. M. ibn N. (2002). *Nozhat ul-Qolūb* (M. Dabirsiyaqi, Ed.). Tehran: Ḥadīṭ-e Emrūz [In Persian].
- Qorashī, A. (2010). *Īrān-Nāmak: A New Perspective on the History and Name of Iran*. Tehran: Ketāb-e kūš [In Persian].
- Rahmati, M. (2015). "The Relation Between Sāmānids and Abbāsīd Caliphate and affecting factors on It". *Journal of History of Islam and Iran*, 25(28), 65–98 [In Persian].

- Şāhebi-Nakhjavānī, H. b. S. b. 'A. (1978). *Tajārib al-Salaf* ('A. Eqbal, Ed.). Tehran: Zabān va Farhang-e Irān [In Persian].
- Ṭabarī, M. b. j. (1990). *Tārīk al-Rusul wa al-Mulūk* (Vol. 11) (A. Payandah, Trans.). Tehran: Asāfir [In Persian].
- Ṭabarī, M. b. j. (n.d.). *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk* (Vol. 7). Beirut: n.p.
- Ya'qūbī, A. b. Ī. (1977). *al-Boldān* (M. I. Ayati, Trans.). Tehran: Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb [In Persian].
- Ya'qūbī, A. b. Ī. (2010). *Tārīk-e Ya'qūbī* (Vol. 2) (M. I. Ayati, Trans.). Tehran: 'Elmī va Farhangī [In Persian].
- Yāqūt al-Ḥamawī, Y. b. 'A. (2004). *Mo'jam al-Boldān* (Vol. 2) (A. Monzavi, Trans.). Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar [In Persian].
- Zarinkoob, 'A. (1984). *The History of Iran After Islam*. Tehran: Amīr Kabīr.



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



**From Baghdad to Madinat al-Salam: The Traces of an Ancient Toponym in Mesopotamian Documents, from the Second Millennium BCE to the Abbasids Caliphate<sup>1</sup>**

Saeedeh Pourabedini<sup>2</sup>  
Majid Montazer Zahoori<sup>3</sup>

Received: 2024/07/06  
Accepted: 2024/12/24

**Abstract**

Toponyms represent a cultural accumulation of linguistic richness within a language that has developed over time and reflects the reconstruction of identity, culture, beliefs, myths, customs, literature, geographical location and historical background of a society. The aim and question of this study is to recognize and reinterpret the antiquity and continuity of the linguistic and cultural roots of the toponym 'Baghdad' from its emergence to its designation as 'Madinat al-Salam' as the capital by Caliph Abu Ja'far al-Mansur of the Abbasid dynasty. The present study is of a fundamental research nature and historical in essence. The result of this research, from an etymological perspective, indicates that the origin of the term 'Baghdad' is Persian (Indo-Iranian language) and is documented in various texts and sources written in Old Persian, Middle Persian, Persian, and Arabic from the first half of the second millennium BC to the Islamic period. With the change of religion in Iran during the Islamic era, the word 'bay' no longer meant God, but referred only to idols and statues. However, the important point is the conceptual relationship between the ancient toponym Baghdad 'Khudadad' and the name 'Madinat al-Salam.' The concept behind the term 'Madinat al-Salam' embodies the idea of Iran-Shahr, as described by Arab Muslim historians and geographers. Baghdad was named 'Madinat al-Salam' because 'Salam' is synonymous with 'Allah,' and its intention was 'Madinat Allah' (City of God), indicating a place governed by divine mandates and regulating principles.

**Keywords:** Baghdad, Madinat al-Salam, Iran-Shahr, Toponymy, Historical Geography, Historical Linguistics

1. DOI: 10.22051/hii.2024.47604.2949

2. PhD student, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author) [saeede.pourabedi@ut.ac.ir](mailto:saeede.pourabedi@ut.ac.ir)

3. Assistant Professor, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran [majidzohouri@ut.ac.ir](mailto:majidzohouri@ut.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493